

## مناظرات تاریخی امام رضا علیه السلام

قدرت منطق اسلام به قدری است که از منطق مکتب‌های دیگر ابدأ واهمه ندارد و به همین دلیل، در تاریخ اسلام به همه آن‌ها مجال کافی داده شده است...



قدرت منطق اسلام به قدری است که از منطق مکتب‌های دیگر ابدأ واهمه ندارد و به همین دلیل، در تاریخ اسلام به همه آن‌ها مجال کافی داده شده است تا عقاید خود را نشر دهند و پاسخ خود را بشنوند. حتی به کسانی که اصلاً به خدا و مکتب انبیا ایمان نداشتند.

**مناظره با بزرگ هیریدانامام(ع)** به بزرگ زردشتیان رو کرد و فرمود: به من بگو اینکه زردشت را پیامبر می‌دانی، بر طبق کدام دلیل است؟ بزرگ هیریدان: او کارهای خارق عادت‌ی انجام داده که هیچ کس قبل از او انجام نداده است. گرچه ما آن را ندیده‌ایم، ولی اخبار پیشینیان ما گواه بر این معناست. امام(ع): آیا جز این است که اخبار پیشینیان به شما رسیده و پیروی کرده‌اید؟ بزرگ هیریدان: نه. امام(ع): همین گونه سایر امت‌ها اخباری به آن‌ها از معجزات موسی، عیسی، (مخصوصاً) محمد(ص) و پیامبران دیگر رسیده است؛ پس چرا این پیامبران را قبول ندارید و تنها روی زردشت تکیه می‌کنید؟ بزرگ هیریدان خاموش شد و پاسخی نداشت بدهد. در اینجا امام(ع) با روش پاسخ نقضی جواب داد و در واقع، با تکیه بر قاعده عقلی «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد» به او الزام فرمود که اگر دلیل بر حقانیت زردشت معجزات نقل شده باشد، این معنا درباره سایر پیامبران بزرگ الهی، مخصوصاً در مورد پیامبر گرامی اسلام(ص) که مدارک اعجاز او بسیار بیشتر و گسترده‌تر است، نیز صادق است. اضافه بر این، معجزه مهم پیامبر اسلام(ص) قرآن مجید که امام(ع) قبلاً به آن اشاره فرمود، جنبه عینی و حسی دارد و نیاز به تکیه بر تاریخ ندارد. قرآن مجید موجود است و آثار اعجاز آن نمایان. **مناظره با عمران صابی (دانشمند شبه مادی) هنگامی که بزرگ هیریدان از ادامه بحث بازماند، امام(ع) به حاضران رو کرد و فرمود:** آیا در میان شما کسی هست که با اسلام مخالف باشد؟ اگر مایل است، بدون اضطراب و نگرانی سؤالاتش را مطرح نماید. در این هنگام، «عمران صابی» که یکی از متکلمان معروف بود، برخاست و نزد حضرت آمد و گفت: ای دانشمند بزرگ! اگر خودت دعوت به سؤال نمی‌کردی، من سؤال مطرح نمی‌کردم؛ چرا که من به کوفه، بصره، شام و الجزیره رفته‌ام و با علمای علم عقاید روبه‌رو شده‌ام، ولی کسی را نیافته‌ام که برای من ثابت کند خداوند یگانه و قائم به وحدانیت خویش است. آیا اجازه می‌دهی همین مسئله را با تو در میان بگذارم؟ امام(ع) که تا آن روز با عمران صابی روبه‌رو نشده بود، ولی نامش را از مردم شنیده بود، فرمود: اگر در میان این جماعت عمران صابی باشد، تویی؟ گفت: آری، منم. امام(ع) فرمود: سؤال کن، اما اعتدال را در بحث از دست مده و از کلمات ناموزون و انحراف از اصول انصاف بپرهیز. عمران صابی گفت: به خدا سوگند، من چیزی جز این نمی‌خواهم که واقعیت را برای من ثابت کنی تا به دامنش چنگ بزنم و از آن صرف نظر نخواهم کرد. امام(ع) فرمود: هرچه می‌خواهی، بپرس. در این هنگام، حاضران ازدحام کردند و به یکدیگر نزدیک شدند. همگی گردن کشیدند و سپس سکوتی مطلق بر مجلس حکم‌فرما شد تا ببینند این مناظره حساس به کجا می‌انجامد. عمران صابی گفت: از نخستین وجود در جهان هستی و مخلوقاتش با من سخن بگو. از قرائن استفاده می‌شود که منظور عمران صابی پاسخ به دو سؤال مهم در مسئله خداشناسی بود: نخست اینکه خداوند چه هدفی از آفرینش داشت و چه کمبودی از او با آفرینش برطرف می‌شد؟ دیگر اینکه آیا آفرینش از عدم صورت گرفته و هیچ ماده‌ای قبل از آن نبوده؟ و چگونه این امر متصور است؟ امام(ع) فرمود: اکنون که سؤال کردی، با دقت گوش کن. من معتقدیم خداوند همیشه بوده و یگانه و واحد بوده و چیزی با او نبوده است. سپس مخلوقات مختلف را ابداع فرمود. جهان را نه در چیزی برپا داشت و نه در چیزی محدود نمود و نه طرح و نقشه‌ای قبلاً در جهان بود تا مثل آن بیافریند. سپس مخلوقات را به گروه‌های مختلف تقسیم کرد: برگزیده و غیر برگزیده، مؤخر و مقدم، رنگ و طعم (و غیر آن). نه نیازی به آن‌ها داشت و نه به این وسیله ارتقای مقام می‌یافت (چرا که او وجودی است بی‌نیاز و نامحدود از هر نظر و چنین وجودی منبع تمام کمالات است و کمبودی ندارد تا با آفرینش موجودات برطرف گردد). آیا می‌فهمی چه می‌گویم ای عمران؟ عمران گفت: بله مولای من. امام(ع) فرمود: بدان ای عمران، اگر خداوند برای نیازی جهان را آفریده بود، باید با قدرتی که داشت، چندین برابر این‌ها را بیافریند؛ چرا که هر قدر اعوان و یاوران (و عرصه حکومتش) بیشتر باشند، بهتر است و لذا می‌گویم آفرینش او برای رفع نیازی نبود (بلکه او فیاض است و ذات پاکش مبدأ انواع فیوضات و آفرینش، فیض وجود اوست). سپس عمران درباره علم خداوند به ذات پاکش در ازل و قبل از آفرینش موجودات سؤال کرد و چگونگی علم خداوند به آن‌ها بعد از وجودشان را جویا شد که اگر علم او از طریق «ضمیر» (و تصور و تصدیق درونی) باشد، ذاتش معرض حوادث می‌شود. پس پاسخ شنید که علم او، علم حضوری است و موجودات نزد ذات پاکش حاضرند، وگرنه تسلسل لازم می‌آید؛ چرا که باید به آن علم نیز علمی داشته باشد. سپس عمران از انواع مخلوقات سؤال کرد. امام(ع) آن‌ها را به شش گروه تقسیم فرمود: از محسوسات گرفته تا ماورای حس، و از جواهر گرفته تا اعراض، و از ذوات گرفته تا اعمال و حرکات، هر کدام آفرینش ویژه خود را دارند (و این تنوع خلقت دلیل بر عظمت قدرت اوست). سپس پرسید: آیا این آفرینش گسترده در ذات او تغییری ایجاد نمی‌کند؟ گویا عمران گرفتار مسئله قیاس در فهم صفات خدا بود؛ چون می‌دید انسان هر کاری انجام می‌دهد؛ نوعی دگرگونی و تغییر در خودش به وجود می‌آید و تکامل می‌یابد یا مشکلی از مشکلاتش حل می‌شود و خدا را به خود قیاس می‌کرد. اما جواب شنید که یک وجود قدیم و ازلی که عین هستی مطلق است، دگرگونی در او معنا ندارد. او جامع جمیع کمالات است و نقصی در او وجود ندارد که با آفرینش مخلوقات برطرف گردد. بعد عمران سؤال کرد که ذات خدا چیست؟ امام(ع) فرمود: او نور است (اما نه نور ظاهری و حسی؛ بلکه) نور به معنای هدایت‌کننده همه مخلوقات و تمام اهل آسمان‌ها و زمین. باز سؤالات دیگری در این باره که خدا کجاست و مانند آن مطرح کرد و جواب شنید که خداوند مکان ندارد. چیزی نگذشت که وقت نماز فرا رسید. امام(ع) به مأمون رو کرد و فرمود: وقت نماز فرا رسیده است و باید به ادای فریضه بپردازیم. عمران که از باده روحانی سخن امام(ع) مست شده بود و باقی قح در دست داشت، عرض کرد: مولای من، جواب مرا قطع مکن که قلبم نرم و آماده پذیرش شده است! امام(ع) فرمود: عجله مکن! نماز می‌خوانیم و باز می‌گردیم. امام(ع) وارد اندرون شد و نماز را به جا آورد، اما مردم در بیرون پشت سر محمدبن جعفر (عموی امام(ع)) نماز خواندند. بعد از ادای نماز، امام(ع) به مجلس بازگشت و عمران را صدا زد و فرمود: سؤالات را ادامه بده. عمران گفت: آیا ممکن است به این سؤال پاسخ فرمایی که آیا خداوند به ذاتش وجود دارد یا به اوصافش؟ امام(ع) ضمن توضیحی او را به این حقیقت توجه داد که بسیاری از این اوصاف که می‌بینی، اوصافی است که بعد از آفرینش موجودات از ذات پاکش انتزاع می‌شود (مثلاً تا مخلوقی آفریده نشده بود، خالق، رازق، رؤف، رحیم، معبود و... مفهومی نداشت، هرچند علم و قدرت بی‌پایان در او بود). بنابراین، ذات مقدس او حتی قبل از اوصاف (منظور صفات فعل است، مانند مثال‌های قبل، نه صفات ذات، مانند علم و قدرت) وجود داشته است. امام(ع) سپس به تشریح مفاهیم «ابداع»، «مشیت» و «اراده» که یک حقیقت با سه عنوان‌اند، پرداخت و از نخستین ابداع در عالم هستی سخن گفت و جالب اینکه امام(ع) نخستین ابداع الهی را مسئله «حروف الفبا» شمرد که کلمات همگی از آن تشکیل می‌گردند و این حروف به طور جداگانه مفهومی ندارند. عمران پیوسته توضیحات بیشتری از امام(ع) می‌خواست و امام(ع)، این سرچشمه فیاض علم، او را بهره‌مندتر می‌ساخت تا به آنجا رسید که امام(ع) فرمود: آیا مطلب را خوب درک کردی ای عمران؟ عمران در میان تعجب حاضران عرض کرد: آری، به خوبی فهمیدم و شهادت می‌دهم خداوند همان‌گونه است که شما وصف کردید و وحدانیتش را ثابت نمودید و نیز گواهی می‌دهم که محمد(ص) بنده اوست که به هدایت و دین حق فرستاده شده است. سپس رو به قبله به سجده افتاد و مسلمان شد. اینجا بود که شگفتی حضار به اوج خود رسید. نوفلی می‌گوید: هنگامی که علمای کلام مشاهده کردند عمران صابی که در استدلال بسیار نیرومند بود و هرگز کسی بر او غلبه نکرده بود، در برابر امام علی‌بن موسی‌الرضا(ع) تسلیم شد، دیگر کسی از آنان نزدیک نیامد و از حضرت چیزی سؤال نکرد. نقل‌کننده این روایت، یعنی نوفلی، می‌گوید: مجلس تمام شد و مردم پراکنده شدند و من با جماعتی از دوستان در آنجا بودم. ناگهان محمدبن جعفر به سراغ من فرستاد. نزد او رفتم، گفت: ای نوفلی، دیدی چه شد؟ به خدا سوگند، من

هرگز گمان نمی‌کردم علی‌بن موسی(ع) در چیزی از این مسائل وارد باشد و هرگز او را به این امور نشناخته بودم و نشنیده بودم که در مدینه از این مباحث سخن گفته باشد یا علمای کلام نزد او اجتماع کرده باشند! سپس محمدبن جعفر افزود: من می‌ترسم که این مرد (مأمون) به او حسد بورزد و او را مسموم سازد یا بلای دیگری بر سرش بیاورد. به او بگو از این امور خودداری کند. نوفلی می‌گوید: گفتن: او از من نخواهد پذیرفت و این مرد (مأمون) می‌خواست او را امتحان کند تا بداند آیا چیزی از علوم پدرانش نزد او هست یا نه؟ گفت: به هر حال، از قول من به ایشان بگو: عمویت از این ماجرا خشنود نیست و دوست می‌دارد و مصلحت می‌بیند به دلایلی این راه را ادامه ندهی. نوفلی می‌گوید: هنگامی که در منزل خدمت امام(ع) رسیدم، ماجرای عمویش محمدبن جعفر را گفتم. امام(ع) تبسمی پر معنا فرمود و گفت: خدا عمویم را حفظ کند. می‌دانم چرا از این ماجرا خشنود نیست. سپس یکی از خادمان را صدا زد و فرمود: به سراغ عمران صابی برو و او را نزد من آور. گفتم: فدایت شوم، محل او را می‌دانم کجاست. او هم اکنون میهمان بعضی از شیعیان است. فرمود: اشکالی ندارد. او را سوار کن و نزد من بیاور. هنگامی که عمران آمد، امام(ع) به او خوش‌آمد گفت و لباس فاخر و مرکبی به او هدیه داد و ده هزار درهم نیز به عنوان جایزه به او مرحمت فرمود؛ سپس دستور داد شام را حاضر کردند. مرا سمت راست خود و عمران را سمت چپ نشاند تا شام پایان یافت. آن‌گاه به عمران رو کرد و فرمود: فردا نزد ما بیا. می‌خواهیم غذای مدینه برای تو تهیه کنیم. به این وسیله، حضرت او را مورد تفقد خاص خود قرار داد. از آن به بعد، عمران مدافع سرسخت اسلام شد، به طوری که علمای مذاهب مختلف نزد او می‌آمدند و دلایل آن‌ها را باطل می‌کرد تا اینکه ناچار از او فاصله گرفتند. مأمون نیز ده هزار درهم جایزه برای او فرستاد. فضل‌بن سهل وزیر مأمون نیز اموال و مرکبی برای او ارسال داشت. **تحلیل و بررسی** این حدیث پر معنا، گذشته از محتوای اصلی، به خصوص با ملاحظه مناظره با عمران صابی، مسائل بسیار مهمی را در حاشیه احتجاجات امام(ع) روشن می‌کند: 1. مسئله مناظرات امام(ع) با پیروان مذاهب و مکتب‌های مختلف، توطئه دستگاه خلافت عباسی بود که به شکست و ناکامی آنان انجامید و عکس مقصود آن‌ها را نتیجه داد. 2. امام(ع) در این جلسات، روح آزادمنشی اسلام و گشاده‌رویی و وسعت نظر در بحث را به همگان نشان داد و ثابت کرد که برخلاف گفته بدخواهان و دروغ‌پردازان، اسلام با زور و سرنیزه و شمشیر به مردم جهان تحمیل نشده است و یک پیشوای بزرگ اسلامی به مخالفان خود اجازه می‌دهد که هرگونه ایراد و اشکالی دارند، بدون ترس و وا همه مطرح سازند؛ هرچند بر محور نفی اسلام و حتی نفی توحید و الوهیت دور بزند. 3. امام(ع) با استفاده از آن مجلس که در نوع خود در آن زمان بی‌نظیر بود و اخبارش در سراسر کشور اسلامی پخش می‌شد، رسالت بزرگ خویش را برای نابود کردن انحرافات ضد اسلام که با نقل دانش‌های بیگانگان به محیط اسلام راه یافته بود، انجام داد. 4. امام(ع) ثابت کرد که یک پیشوای بزرگ اسلامی باید از تمام مکتب‌ها آگاه باشد و بتواند با منطق خود آن‌ها، بر آن‌ها غلبه کند و حتی از زبان‌های زنده دنیا بی‌خبر نباشد. 5. با اینکه حتی نزدیک‌ترین دوستان امام(ع) از چنان مجلسی مرعوب شده بودند و به خاطر عدم معرفتشان به مقام علمی امام(ع) از عواقب آن مجلس بیم داشتند، امام(ع) چنان مهارت و قدرتی در بحث از خود نشان داد که صحنه به کلی عوض شد و همگی در ارزیابی خود از مقام امام(ع) شرمند شدند. 6. امام(ع) به مباحثی پرداخت که در حوزه زندگی او در مدینه کمتر مطرح بود و یا اصلاً سابقه نداشت، اما دانش سرشار خدادادی امام(ع) چنان بود که گویی همه عمر به این بحث‌ها اشتغال داشته است. 7. امام(ع) با چند جلسه بحث و گفت‌وگو، از مخالفان سرسخت اسلام، دوستانی وفادار و علاقه‌مند ساخت تا از حریم مقدس اسلام در برابر هجوم افکار ضد اسلامی دفاع کنند. خلاصه، این مناظرات برکات عجیبی داشت که برای جهان اسلام بسیار ارزنده بود؛ هرچند این بُعد وجود امام(ع) هنوز به درستی برای بسیاری از ما شناخته نشده است، تا چه رسد به دیگران! مناظره با علی‌بن محمدبن جهم درباره عصمت انبیاء(ع) این مناظره نیز در دربار مأمون واقع شد، چنان‌که اباصلت هروی می‌گوید: هنگامی که مأمون پیروان مذاهب و مکاتب مختلف یعنی یهود، نصارا، مجوس، صابئین و سایر فرق و علمای اسلام را در دربار خود گرد آورد تا با امام علی‌بن موسی الرضا(ع) مناظره کنند، هر کس در برابر آن حضرت عرض اندام کرد، با پاسخ دندان شکنی روبه‌رو شد و خاموش گشت. در این میان، نوبت به علی‌بن محمدبن جهم که از علمای معروف اهل سنت بود، رسید. او به امام(ع) رو کرد و گفت: عقیده شما درباره عصمت انبیا چیست؟ آیا شما همه را معصوم می‌دانید؟ امام(ع) فرمود: آری. ابن‌جهم گفت: پس این آیات را که ظاهرش صدور گناه از آنان است، چگونه تفسیر می‌کنید؟ مثلاً قرآن درباره آدم(ع) می‌فرماید: (وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى)؛ «آدم به پروردگارش عصیان کرد و از پاداش او محروم ماند». درباره یونس(ع) می‌گوید: (وَ ذَا التَّوْنِ إِذْ ذُهِبَ مُغَاصِبًا فُظِنَ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ)؛ «یونس خشمگین از میان قوم خودش رفت و گمان کرد بر او تنگ نخواهیم گرفت». درباره یوسف(ع) می‌گوید: (وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا)؛ «زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف قصد او را». در مورد داوود(ع) می‌فرماید: (وَ ظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَاتَهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ)؛ «داوود گمان کرد ما او را امتحان کرده‌ایم و از کار خود توبه کرد». درباره پیامبرش محمد(ص) می‌فرماید: (وَ تَخَفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ)؛ «تو در دل چیزی (درباره همسر زید) پنهان می‌داشتی که خدا آن را آشکار ساخت». امام(ع) فرمود: وای بر تو! گناهان زشت را به پیامبران الهی نسبت مده و کتاب خدا را به رأی خود تفسیر مکن که خداوند فرموده: تأویل (و تفسیر) آن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند. اکنون پاسخ سوالات را بشنو. اما درباره آدم(ع) خداوند او را حجت در زمین و نماینده خود در بلادش قرار داده بود. آدم(ع) برای بهشت آفریده نشده بود (و سکونتش در بهشت موقتی بود و بهشت سرای تکلیف نبود). عصیان آدم(ع) (و ترک اولای او) در بهشت رخ داد، نه در زمین و عصمت باید در زمین باشد و مقادیر امر الهی تکمیل گردد (و آدم(ع) الگو و رهبری برای مردم جهان باشد). لذا هنگامی که به زمین گام نهاد، خداوند او را حجت و خلیفه معصوم قرار داد، چنان‌که در حق او می‌فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ)؛ «خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید». این گزینش، خود دلیل بر معصوم بودن این رهبران است؛ زیرا گزینش برای رهبری بدون عصمت، موجب نقص غرض است. اما در مورد یونس(ع): منظور از «لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» این نیست که او گمان کرد خداوند قادر بر (مجازات) او نیست؛ بلکه به معنای این است که او گمان کرد خداوند بر او تنگ نمی‌گیرد (و ترک اولایی نکرده است)، همان گونه که در آیه دیگر قرآن آمده: (وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِجْلُهُ)؛ «اما هنگامی که خداوند انسان را مبتلا سازد و روزی را بر او تنگ بگیرد...»؛ زیرا اگر او گمان کرده بود خداوند قادر بر (مجازات) او نیست، کافر می‌شد (و کفر از ساحت مقدس انبیا به دور است). اما در مورد یوسف(ع): منظور این است که زلیخا قصد کام‌گیری از یوسف(ع) کرد و یوسف(ع) قصد قتل وی نمود، اگر او را زیاد تحت فشار برای عمل خلاف عفت قرار دهد (چرا که فوق‌العاده از این پیشنهاد ناراحت شده بود)، اما خداوند (در حق او لطف کرد و) او را از قتل زلیخا و عمل خلاف عفت دور ساخت، همان گونه که می‌فرماید: (كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ)؛ (سوء اشاره به قتل و فحشا اشاره به عمل منافعی عفت است). امام فرمود(ع): بگو بینم در داستان داوود(ع) شما چه می‌گویید؟ علی‌بن محمد جهم افسانه‌ای ساختگی را شبیه آنچه در تورات کنونی آمده است، در اینجا ذکر کرد که خلاصه‌اش چنین است: داوود(ع) در محراب خود مشغول نماز بود که شیطان به صورت پرنده زیبایی در برابر او نمایان شد. داوود(ع) نمازش را شکست و به دنبال آن پرنده به پشت بام رفت. آنجا چشمش به درون خانه همسایه و بر اندام زن زیبایی که در حال غسل کردن بود، افتاد و دل بسته او شد. داوود(ع) برای از میان برداشتن مانع، دستور داد همسر آن زن را (که یکی از افسران ارشد لشکر وی بود) و اوریا نام داشت، پیشاپیش صفوف به میدان نبرد بفرستند. هنگامی که او کشته شد، داوود همسرش را به ازدواج خود درآورد. هنگامی که سخن به اینجا رسید، امام(ع) بر اثر شدت ناراحتی دست بر پیشانی زد و فرمود: (إِنَّا لَهُ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ). شما پیامبر بزرگی را به سستی در نماز و ارتکاب عمل خلافت عفت (قبل از ازدواج رسمی با او) و سپس قتل انسان بی‌گناهی متهم می‌کنید؟ اعلی‌بن محمدبن جهم عرض کرد: پس گناه داوود(ع) که خداوند در آیه فوق به آن اشاره کرده، چه بود؟ امام(ع) فرمود: وای بر تو! گناهی نداشت. او گمان کرد خداوند کسی را از وی داناتر نیافریده است. «خداوند دو فرشته را مأمور کرد تا از محراب او بالا بروند و بگویند: ما دو نفر با هم نزاع داریم و یکی بر دیگری ستم کرده است. میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن. این یکی برادر من است. او 99 میش دارد و من یکی دارم، ولی او اصرار می‌کند که این یکی را نیز به او واگذارم و او در سخن بر من غلبه کرده و از من گویاتر است». در اینجا داوود(ع) در قضاوت عجله کرد و بی‌آنکه از مدعی تقاضای دلیل و بینه کند، به او رو کرد و گفت: «این برادرت به تو ستم کرده که همان یک میش تو را هم مطالبه کرده است» و حتی توضیح و دفاع لازم را از مدعی بر ضد او نخواست. گرچه حکم نهایی نکرده بود، اما همین عجله در این گفتار، ترک اولایی بود که از داوود(ع) سر زد. سپس متوجه شد و در مقام جبران برآمد و استغفار کرد و خداوند نیز این ترک اولی را بر او بخشید. این بود خطای داوود(ع)، نه آنچه شما می‌گویید. سپس امام(ع) افزود: مگر نمی‌بینی خداوند بعد از این ماجرا می‌گوید: (يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى)؛ «ای داوود، ما تو را خلیفه و نماینده خود در زمین قرار دادیم. در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن». (اگر داوود(ع) – العیاذ بالله – مرتکب آن جنایات عظیم و گناهان بزرگ شده بود، چگونه خداوند چنین مقام و منصبی به او می‌بخشید و چگونه او را مورد عفو و بخشش قرار می‌داد؟ پس بدان همه آن‌ها خرافات است). ابن‌جهم پرسید: پس داستان ازدواج با همسر اوریا چه بوده است؟ امام(ع) فرمود: جریان چنین بود که در آن زمان هرگاه زنی شوهرش از دنیا می‌رفت یا کشته می‌شد، هرگز ازدواج نمی‌کرد. خداوند به داوود(ع) اجازه داد با همسر اوریا که در حادثه‌ای کشته شده بود، ازدواج کند (تا این رسم نادرست بر افتد). داوود(ع) صبر کرد هنگامی که همسر اوریا از عده در آمد، با او ازدواج کرد

(بدون آنکه مسئله دیگری در کار باشد)، لکن چون این امر در میان مردم آن زمان سابقه نداشت، بر آن‌ها گران آمد (و داستان‌ها پیرامون آن به هم بافتند). اما در مورد پیامبر اسلام (ص) و همسر پسر خوانده‌اش زید که قرآن می‌گوید: «تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار ساخت»، ماجرا از این قرار بود که خداوند قبلاً نام همسران پیامبر (ص) را در این جهان به او فرموده بود و در میان آن‌ها نام زینب دختر جحش بود که آن روز در قید زوجیت پسر خوانده پیامبر (ص) زیدبن حارثه بود، ولی پیامبر (ص) این نام را در دل خود مخفی می‌داشت تا مبدا بهانه‌ای به دست منافقان بیفتد و بگویند پیامبر (ص) به زن شوهرداری چشم‌داشتی دارد (اما حوادث آینده و جدایی آن زن از همسرش با اینکه پیامبر (ص) اصرار داشت جدا نشود، نشان داد که چنین امری از قبل مقدر بوده است). این را نیز بدان که خداوند در میان تمام خلق خود، تنها عهده‌دار اجرای عقد سه زن شد: حوا را برای آدم (ع) و زینب را برای رسول خدا (ص) و فاطمه (س) را برای علی (ع) عقد کرد. اینجا بود که علی بن محمد بن جهم به گریه افتاد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، من توبه می‌کنم و تعهد می‌نمایم که از امروز به بعد درباره پیامبران خدا جز آنچه شما فرمودید، نگویم. باید توجه داشت که درباره عصمت انبیا گروهی راه خطا پیموده‌اند و گروه دیگری در نیمه راه مانده‌اند. تنها گروهی که عصمت آنان را به طور کامل پذیرفته‌اند، پیروان مکتب اهل بیت (ع) می‌باشند که با هدایت آنان به سر منزل مقصود رسیده‌اند. مناظره با پیروان مکاتب مختلف در بصره تنها کاخ مأمون به برکت وجود امام (ع) کانون بحث و مناظرات علمی شد و به وسیله امام علی بن موسی الرضا (ع) نور آفتاب اسلام از آنجا به نقاط دور دست تابید؛ بلکه در بصره نیز یک بار چنین ماجرای اتفاق افتاد. می‌دانیم بصره دروازه عراق و در آن زمان یکی از دروازه‌های مهم اسلام بود. بعد از گسترش اسلام، راه‌یابی بسیاری از مکتب‌ها و مذاهب مختلف به کانون اسلام از دروازه بصره بود. اصولاً بندرگاه‌های مهم در طول تاریخ، همیشه محل انتقال فرهنگ‌ها اعم از زشت و زیبا بوده‌اند، همانند بندرگاه اسکندریه در مصر و آتن در یونان و استانبول در ترکیه. بی‌جهت نیست که امیرمؤمنان علی (ع) در نامه‌ای که به عبدالله ابن عباس نوشته است، می‌فرماید: «وَعَلَّمَ اَنْ الْبَصْرَةَ مَهْطُ اِبْلِيسَ، وَمَقْرَسُ الْفِتَنِ، فَحَادَثَ اَهْلُهَا بِالْاِحْسَانِ اِلَيْهِمْ، وَاحْتَلَّ عَقْدَةُ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ؛ بدان که بصره محل نزول شیطان و کشتزار فتنه‌هاست! با مردمش به احسان رفتار کن و عقده‌های ترس را از قلوبشان بگشا [و آغوش اسلام را برای پذیرش آن‌ها باز کن تا به سراغ راه دیگری نروند]». طبق روایت مشروحی که قطب راوندی در کتاب الخرائج آورده، هنگامی که آتش فتنه در بصره بالا گرفت و فرق مختلف و مکتب‌های گوناگون آنجا را پایگاه فعالیت خود قرار دادند، امام علی بن موسی الرضا (ع) برای خاموش کردن آتش فتنه با استفاده از یک فرصت کوتاه به بصره آمد و با اقوام و گروه‌های مختلف به بحث و گفت‌وگو نشست و از همه آن‌ها دعوت فرمود که در مجلسی حضور یابند، از علمای بزرگ مسیحی گرفته تا علمای یهودی و کسان دیگر. سپس فصول مختلف انجیل و بشاراتی را که درباره پیامبر اسلام (ص) در آن آمده، تا بشارت اسفار مختلف تورات و زبور همه را برشمرد. سپس به توده مردم مسلمان که در آن مجلس حضور داشتند، رو کرد و در بخشی از سخنانش چنین فرمود: «ای مردم، آیا کسی که با مخالفانش به آیین و کتاب شریعت خود آن‌ها احتجاج و استدلال کند، از همه با انصاف‌تر نیست؟» عرض کردند: چرا. فرمود: «بدانید امام بعد از محمد (ص) فقط کسی است که برنامه‌های او را تداوم بخشد و مقاوم امامت تنها برای کسی زینده است که با تمام امت‌ها و پیروان مذاهب مختلف با کتاب خود آن‌ها گفت‌وگو کند. مسیحیان را با انجیل، یهودیان را با تورات و مسلمانان را با قرآن قانع سازد و عالم به جمیع لغات باشد و با هر قومی با زبان خودشان سخن گوید و علاوه بر همه این‌ها، با تقوا و از هر عیب و نقصی پاک باشد. همچنین عدالت پیشه، با انصاف، حکیم، مهربان، با گذشت، پر محبت، راست‌گو، مشفق، نیکوکار، امین، درست‌کار و مدبّر باشد. به این ترتیب، امام (ع) حجت را بر اهل بصره تمام کرد و رسالت خود را در پاسداری از حریم اسلام انجام داد. نکات مهم در مناظرات امام (ع) مناظرات امام علی بن موسی الرضا (ع) مسئله‌ای تاریخی و متعلق به گذشته نیست؛ بلکه از نظر پاسداری از حریم اسلام و خط مکتب، سرمشق پر اهمیت بسیار جامعی برای امروز و هر زمان دیگر است. جالب این است که در آن روز وسایل ارتباط جمعی مثل امروز گسترده نبود، ولی امام (ع) از جلسات مناظره دربار مأمون به عنوان یکی از مؤثرترین وسایل ارتباط جمعی آن روز بهره کافی گرفت؛ زیرا اخبار این جلسات به دلیل شرایط خاص حاکم بر آن، در سرتاسر کشورهای اسلامی پخش می‌شد. امام از این طریق نه تنها توطئه‌های تخریبی مأمون را خنثی فرمود و او را ناکام گذاشت؛ بلکه جامعه اسلامی آن روز را که به دلایل پیش گفته، در شرایط بسیار حساسی از نظر فکری و فرهنگی به سر می‌برد، از انحراف رهایی بخشید. همان‌گونه که گفتیم، بعید نیست یکی از دلایل امام برای پذیرش ولایتعهدی تحمیلی مأمون، انجام این رسالت بزرگ باشد (دقت کنید). کیفیت برخورد آن حضرت با پیروان مکاتب مختلف نیز از جهات متعددی برای ما درس‌آموز و الهام‌بخش است؛ از جمله: 1. برخورد اسلام با پیروان مکتب‌های دیگر قبل از هر چیز باید برخورد منطقی باشد. تا جنگ را بر مسلمانان تحمیل نکرده‌اند، آنان نباید دست به اسلحه برند و از منطق و استدلال چشم‌پوشند. اسلام در گذشته، از طریق تبلیغ و منطق پیش رفته است و در آینده نیز چنین خواهد بود. (لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرِّشْدُ مِنَ الْغَيِّ). 2. قدرت منطق اسلام به قدری است که از منطق مکتب‌های دیگر ابداً واهمه ندارد و به همین دلیل، در تاریخ اسلام به همه آن‌ها مجال کافی داده شده است تا عقاید خود را نشر دهند و پاسخ خود را بشنوند. حتی به کسانی که اصلاً به خدا و مکتب انبیا ایمان نداشتند، آزادی بحث داده می‌شد؛ هر چند متأسفانه آن‌ها از این آزادی سوءاستفاده کردند و دیدیم برنامه‌ها به شکل دیگری درآمد: توطئه‌های گوناگون شروع شد، اقدامات تخریبی ادامه یافت و آنچه ما مایل نبودیم بشود، شد. 3. علمای اسلام در هر زمان باید از تمام مکاتب و مذاهب با خبر باشند و باید بتوانند با منطق خود آن‌ها با آنان سخن بگویند و برتری آیین اسلام را بر هر مکتب دیگر اثبات کنند. بنابراین، بحث و گفت‌وگو درباره تمام مکتب‌ها – بدون استثنا – باید در متن دروس حوزه‌های علمیه باشد. 4. در میان علمای اسلام باید کسانی باشند که با زبان‌های زنده دنیا آشنایی داشته باشند و بتوانند به هنگام لزوم، بدون وساطت مترجمان که گاه بر اثر ناآگاهی و گاه برای اعمال غرض شخصی، مسائل را تحریف می‌کنند، با اهل زبان‌های دیگر سخن بگویند. از اینجا ضرورت تدریس زبان‌های خارجی در کنار دروس حوزه‌های علمیه احساس می‌شود. 5. علمای اسلام باید از وسایل ارتباط جمعی موجود در جهان حداکثر بهره‌گیری را داشته باشند و صدای اسلام و تعلیمات قرآن را به گوش همه جهانیان برسانند. بدیهی است که این کار بدون وجود یک حکومت نیرومند اسلامی کار بسیار مشکلی است؛ چرا که حکومت‌های دیگر هرگز چنین فرصتی را به پیروان مکتب اسلام نمی‌دهند و نه تنها با سانسور شدید مانع از نشر دعوت اسلام می‌شوند؛ بلکه با ایجاد خفقان و سلب آزادی نفس را در سینه‌ها حبس می‌کنند. این‌ها قسمتی از درس‌ها و الهاماتی است که از برنامه مناظرات امام علی بن موسی الرضا (ع) می‌توان گرفت. منبع: ماهنامه نامه جامعه شماره 97 - 103